نسیم جنوب

www nasimjonoub COM

سال بیست و چهارم – شماره ۹۸۸

دوشنبه ۲۷ دی ۱۴۰۰ ۸ صفحه – ۱۰۰۰۰ تومان



در ستایش آگاهی، جسارت و پایداری زنان ایران

پرونده ویژه روز مادر:

محمد سیدزاده
فرخ روزبهی
محمد شاکری مطلق
هایده حاجیانی
رضا نکیسا
زیبا هوشیار
شهرام شریف‌پور
حسین نوری فیروزی
دکتر زهره عالی نسب
دکتر حسین آرامی
هلنا سعادتمند
دکتر طالب موذنی
ابراهیم بشکانی
عباس شاهپیری
دکتر سعید معدنی
آرتیمیس پاپری
مسلم رویین
اسماعیل منصورنژاد
فرشید لاری منفرد
سعید فقیه
محمد لطفی
الهه منصوری
عالی بازدار
دکتر محمود دهقانی
هاشم هاشم‌زاده
ابراهیم دانش
دکتر یداله عبدالهی
دکتر محسن قیصی‌زاده
جمیل رزمی
حسین شادکامی
یونس قیصی‌زاده

آزادی ته لنجی در سطح استان بوشهر

نکوداشت استاد ناصر علیخواه در بوشهر

ص ۲

در بی توجهی میراث فرهنگی و گردشگری بوشهر؛

کلیسای گریگوری بوشهر رها شده و در حال تخریب است

صفحه ۸

تکمیل خط ریلی بوشهر به ۳۵ هزار میلیارد تومان اعتبار نیاز دارد

در سفر رئیس جمهور برای اجرا پروژه خط ریلی بوشهر – شیراز ۲۰۰ میلیون دلار تصویب شد و برای تکمیل این پروژه به ۳۵ هزار میلیارد تومان اعتبار نیاز است. به گفته استاندار بوشهر اگر راه آهن به بوشهر وصل نشود این بندر از خاصیت می‌افتد و صاحبان کالا ترجیح می‌دهند به دیگر بنادر کشور که دارای خط ریلی است مهاجرت کنند چراکه حمل و نقل از طریق راه آهن ارزان‌تر و مطمئن‌تر است. پروژه راه آهن شیراز – بوشهر بعد از ۱۴ سال ۸ درصد پیشرفت فیزیکی دارد و در این مدت ۳۰۰ میلیارد تومان برای این پروژه هزینه شده است.

احیای بنادر استان بوشهر در گرو اعمال ۲۰درصد تخفیف گمرکی است

قائم‌مقام شورای گفت گوی دولت و بخش خصوصی استان بوشهر گفت: راهکار احیای بنادر این استان اختصاص ۲۰ درصد تخفیف گمرکی و اعمال مشوق‌هایی توسط سازمان بنادر و دریانوردی است. در زمانی که ۲۰ درصد تخفیف گمرکی در بوشهر اعمال می‌شد مشکلات ناشی از بیکاری نظیر جرائم کاهش ۱۴ درصدی داشت و تمامی مشاغل مرتبط با گمرک فعال بود که این دستاورد منجر به اشتغال شمار زیادی از جوانان شده بود. نبود خط راه آهن، جاده دسترسی و مشکلات زیرساختی باعث رکود بندرهای استان شده که راهکار آن اعمال مشوق ها در زمینه تخفیفات عوارض توسط سازمان بنادر است.

ساخت ۱۰۰ هزار مترمکعب آبشیرین‌کن در بوشهر

مدیرعامل شرکت آب‌وفاضلاب استان بوشهر گفت: بوشهر تنها مرکز استان دارای نوبت‌بندی آب است و با اجرای پروژه‌های آب‌شیرین‌کن نوبت‌بندی آب برطرف شود. از پروژه آب‌شیرین‌کن جزیره شیف تا بهمن‌ماه بهره‌برداری شود. فاز نخست آب‌شیرین‌کن ۱۷ هزار مترمکعبی بوشهر تا پایان امسال وارد مدار تولید شود. پروژه آب‌شیرین‌کن ۳۵ هزار مترمکعبی بوشهر در حال حاضر ۷۳ درصد پیشرفت فیزیکی دارد و پیش‌بینی شده یک سوم ظرفیت آن تا نیمه نخست سال آینده به بهره‌برداری برسد.

سرمایه عظیمی در بندر بوشهر خاک می‌خورد

رئیس سازمان بازرسی کل کشور گفت: خودروها و کالاهای بلاتکلیف در بندربوشهر سرمایه عظیمی است که می‌پوسد و خاک می‌خورد و باید هر چه سریع‌تر تعیین تکلیف شود.

۹۸۰ خودرو سواری خارجی و ۱۸۰ دستگاه ماشین راه‌سازی از سال ۹۶ در گمرک بوشهر دارای پرونده مفتوح در مراجع قضایی است که به گفته مسئولان به محض تعیین تکلیف، گمرک آمادگی انجام تشریفات ترخیص را دارد. بعد از این سفر با قضات رسیدگی کننده پرونده و مسئولان مربوطه صحبت خواهیم کرد.

آزادی ته لنجی در سطح استان بوشهر

سردار احمد محمدی زاده استاندار بوشهر گفت: رانندگان خودروهای شوتی که عمدتا جوان هستند مانند فرزندان ما هستند و در اینجا اعلام می کنم این قشر زحمتکش که در گذشته بدلیل ممنوع بودن جابجایی اجناس در سطح استان با تردد خطرناک در جاده ها جان خود و دیگران را به خطر می انداختند و در سال گذشته تصادف این خودروها ۳۵هم استانی را به کام مرگ فرستاد از این به بعد می توانند از شهرهای مبدا در استان، اجناس را در سطح استان به تمام نقاط حمل کنند و این اقدام از این تاریخ قاچاق محسوب نمی‌شود.

از دیگر محاسن این دستور پر شدن بازارهای تمامی شهرهای استان از اجناس مورد نیاز است تا هم استانیهای ما با کمبود در تهیه مایحتاج خود مواجه نشوند.

حمل کالاهای ته لنجی در قالب کامیون و نیسان ممنوع است

معاون سیاسی و امنیتی استاندار بوشهر گفت: براساس مصوبه شورای تامین جابه جایی کالای همراه ملوان (ته لنجی) در قالب کامیون و نیسان ممنوع و تنها باید به صورت محدود و بوسیله خودرو وانت های متعارف و کم حجم انجام شود.

عده ای فکر کنند می‌توانند هر کالایی را در قالب ته لنجی وارد کنند، درست نیست؛ لیست ۱۰۰ قلم کالایی که ورود آنها مجاز است به دریابانی و گمرک ابلاغ شده و لنجداران هم با رعایت کالاهای مورد نظر اقدام به وارادت می کنند.

شغل رانندگان خودروهای شوتی را به عنوان یک واقعیت اجتماعی و اقتصادی بپذیرید

عبدالرضا صادقی- وکیل دادگستری

اظهارنظر استاندار بوشهر درباره آزادسازی تردد ته لنجی در سراسر استان، برایم قابل تأمل است:

۱.بخشی از این صحبت ها اساساً اشتباه است. چرا که قبلاً هم جابجایی کالاها بین شهرهای استان قاچاق نبوده است. قانون هم که تغییر نکرده است.

آنچه جرم (قاچاق) بوده و هست خروج کالا از مرز های استانی آنهم بدون رعایت تشریفات قانونی است و نه تردد بین شهرهای استان (بند ح ماده ۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز). البته در برخی موارد افراد دستگیر شده با عنوان مجرمان اخلال در نظم و سلب آسایش عمومی از طریق حرکات غیر متعارف موضوع ماده ۶۱۸ قانون مجازات اسلامی نیز تحت تعقیب و محاکمه قرار می گیرند.

۲.شایسته است مسئولین برای باقیات صالحات خود تمرکزشان را روی اصلاح بند ح ماده ۲ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز با اخذ نظریه تفسیری تامین کننده منافع شاغلین این صنف یا اصلاح قانون بگذارند.

این قبیل حرف ها بی فایده است. این حرف ها راهگشا نیست؛ حل کننده مسایل این قشر نیست.

این شغل را به عنوان یک واقعیت اجتماعی و اقتصادی بپذیرید و برای تامین منافع آنها دنبال راهکار تقنینی (اعم از اصلاح قانون یا تفسیر قانون) و اجرایی باشید. باقی همه لغو و بیهوده است.

البته برایم دو مطلب کاملاً محرز است:

۱. نه مجلس رفته ها و نه دولتی ها حال و حوصله کار بنیادی و جدی در اینخصوص را ندارند؛ علتش بماند برای وقتی دیگر.

۲. استان بوشهر و سایر استان‌های مرزی هیچ زور و نفوذی در حل مسائل این صنف و تامین مصالح آنها ندارد.

نکوداشت استاد ناصر علیخواه در بوشهر



نکوداشت استاد ناصر علیخواه همراه با رونمایی از مجموعه مقالات وی در بوشهر برگزار شد.

در این مراسم که با حضور جمع محدودی از اهل فرهنگ و نویسندگان بوشهری با رعایت دستورالعمل های بهداشتی در دبیرستان سعادت برگزار شد، شاهین بهرام نژاد مجری این برنامه در معرفی ناصر علیخواه گفت: مردی فرهنگی از این خطه که با سختی‌های بسیار توانست قلم بزند و قلمش حرمت دارد.



سپس مونا علیخواه در سخنانی درباره چاپ کتاب مقالات ناصر علیخواه اظهار داشت: فکر جمع آوری این مقالات بعد از برگزاری نمایشگاه عکس در مورد پدرم در عمارت دهدشتی به ذهنمان رسید تا با جمع آوری و انتشار این مقالات بتوانیم قدرشناس زحمات پدرم باشیم.

وی از حضور شرکت کنندگان در این مراسم تشکر کرد.

در ادامه این مراسم بردیا بهرام‌نژاد با نواختن موسیقی محلی باعث سرور مجلس شد.

دکتر مشایخی رئیس بنیاد ایران‌شناسی شعبه بوشهر نیز در سخنانی با برشمردن خدمات ناصر علیخواه اظهار داشت: جناب علیخواه معرف تاریخ شفاهی و فرهنگی دشتی هستند.



وی افزود: این مجموعه مقالات یک اثر جالب و خواندنی است.

دکتر ایرج نبی‌پور سخنران بعدی بود که در سخنانی اظهار داشت: در تقسیم بندی زندگی استاد ناصر علیخواه بعد از سی سال معلمی، فصل جدیدی از زندگی ایشان شروع می‌شود که نشان دادند معلمی مادام‌العمر هستند.

وی افزود: ایشان در معلمی ایران‌دوست بود و در نویسندگی اندیشه‌ورز شد و می توان گفت که ایشان اندیشه‌ورزی ایران‌دوست هستند.

دکتر نبی پور افزود: ایشان در نوشته‌های خود می خواست عدالت را حاکم کند و ریشه‌های فقر را بزداید و از این رو تم سیاست‌ورزی در نوشته های ایشان اهمیت پیدا می کند. در این مجموعه مقالات با کتابی حکمت آموز روبرو هستیم که این نشان دهنده زندگی خود نویسنده هست، هم خرد را می‌آموزد و هم به جان نیرو می‌دهد.

وی در پایان سخنان خود گفت: ساده زیستی، پاک‌زیستی، عشق به خانواده و فرزندان را در زندگی



ایشان می‌بینیم و من افتخار می کنم که شاگرد ایشان بودم.

در ادامه این نکوداشت، دباش به نمایندگی از کانون بازنشستگان آموزش و پرورش از زحمات ناصر علیخواه تشکر نمود و به ذکر خاطراتی از دوران معلمی ایشان و دلسوزی و توجه خاص‌شان به تدریس و تعلیم و تربیت پرداخت.



در پایان این برنامه پس از رونمایی از کتاب مجموعه مقالات، ناصر علیخواه در سخنانی از همه حاضران تشکر نمود و برای همه آرزوی سلامتی کرد.

به دستان مادرم سوگند





محمد شاکری مطلق: به گواه تاریخ زندگی‌ام، به گواه روزگار رفته تاریخ زندگی‌ام، به گواه رنگ و لعاب روزگار رفته تاریخ زندگی‌ام، وجودم زِوجود «دِیم» بوده که هست وَ است! با همه ی داشته‌های نداشته‌ام و نداشته‌های داشته‌ام، سراپایم نیازمنده نگاه سرشار از عشقت، نوازش دستان بهشتی‌ات، لبخند پرمهرت، حرف‌های همیشه تازه‌ات هست .

مادر به دستانت سوگند، با بودنت هر روزم عیدست.

سپاسگزارم مادر

مادر واژه بی تفسیر



محمد سیدزاده: از ابوسعید ابوالخیر سوال کردند: این حسن شهرت را از کجا آوردی؟

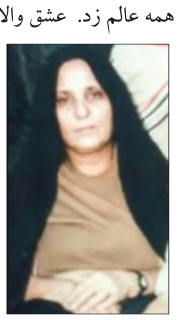
ابوسعید گفت: شبی مادر از من آب خواست و دقایقی طول کشید تا آب آوردم. وقتی به کنارش رفتم، خواب، مادر را در ربوده بود و دلم نیامد که بیدارش کنم. به کنارش نشستم تا پگاه و هنگامی که مادر چشمان خویش را باز کرد و وقتی کاسه‌ی آب را در دستان من دید، پی به ماجرا برد و گفت: فرزندم! امیدوارم که نامت عالم‌گیر شود. ایثار، خلوص، مهربانی، صداقت و ده‌ها صفات برجسته دیگر را می‌توان به بعضی انسان‌ها متصف کرد. مادران نسل ما، به واقع آنچه خوبان دارند، همه یک جا داشتند. انسان‌های واقعی که به دور از تکبر و با دنیایی از مسئولیت بر دوش زندگی کردند. مادرم این بانوی مهر نمونه‌ای از این دست بود، مادری که جز دعای خیر، کلامی بر زبانش جاری نشد و هر آن چه در توان داشت در راه رشد و تکامل ما بکار برد.مادر مهربان و مانایم! زبان و قلم قاصر است تا بتوانم در وصفت بنگارم که خود تفسیر همه واژه‌هایی. هر جا هستی، دعای خیرت بدرقه راه فرزندانت.



روز مادران میهنم مبارک



فرخ روزبهی: از پیچیدگی‌ها و تفاوت‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی در تعریف نام و مقام مادر عبور می کنم و شعر حافظ را مناسب می‌بینم که: در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد/عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد. عشق والاترین مفاهیم و دلدادگی‌ها است در وجود مادران که بار هستی بر شانه‌هایشان سنگینی می‌کند اما اصلاً قدر ندیده‌اند در جامعه ی ما. اما مادرم، که زیباترین چهرسان آفرینشی، در شایستگی و مقام انسانی‌ات همین بس، که نه تنها برای فرزندانت که با عشق برای دیگری هم مادری و مادرانگی کرده‌ای. روز مادران میهنم مبارک.



پیشگیری از آلاینده‌های محیط زیست عسلویه با جابه‌جایی مخازن میعانات گازی

مدیرکل حفاظت محیط زیست استان بوشهر از شدت گرفتن آلایندگی زیست محیطی در عسلویه این استان خبر داد و گفت: بر اساس حکم دستگاه قضا، وزارت نفت برای پیشگیری از آلایندگی‌ها باید مخازن میعانات گازی را جابجا کند.

مدیرکل حفاظت محیط زیست استان بوشهر با بیان اینکه آلودگی زیست محیطی برای دستگاه قضا تأیید شده است گفت: حکم قاضی در راستای مقابله با آلایندگی زیست محیطی امسال صادر شده است که وزارت نفت ۲ سال نسبت به جابجایی مخازن میعانات گازی باید اقدام کند.

سپاسگزارم مادر

دلنشین ترین صدا

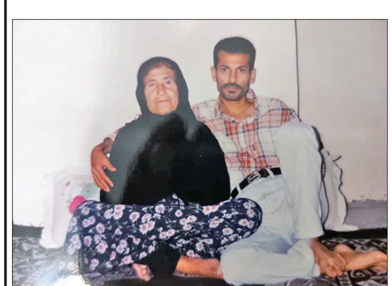


هایده حاجیانی: خوشی بی رحمانه ای که گاهی اوقات ته دل را می زند من را مجبور به تفکر راجع به زندگی می کند. حرفای ناگفته ای که همیشه تو قلب انسان ها خاکستر می‌شود و آزادانه در چاله ی عمیق فراموشی رها می شود. آغوش یک نفرنه تنها درد را درمان می دهد، بلکه درد را همراه با مهری دلنشین به ما تسکین می دهد. حس وقتایی که یک نفر با تمام وجود به تو اهمیت بدهد، عشق بورزد و دوست داشته باشد، به قشنگی آواز یک پرنده است. که در روز بهاری می خواند. آن آغوش و آن احساسات می‌تواند متعلق به هر کسی باشد.



می تواند به نام خیلی ها زده بشود. اما هیچ وقت نمی تواند خود واقعیش باشد. صفحه کلماتم برای توصیف مادر بی پایان است و کلماتم محدود. آوازهایی که حالت زمزمه به خود داشت راهنوز می‌شنوم. شبهایی که از بی خوابی فقط بیدار می ماندم و قصه های مادر را می شنیدم. آن قصه ها، برای من بهترین داستان و آن صدا دلنشین ترین صدا بود. که من را به آرامش و خوابی شیرین می رساند. خاکستر گفته های ما همیشه می ماند ولی از دل و چشمانمان خوانده می شوند که فقط یک نفر می‌تواند آن را بدرستی بخواند وآن مادر است. خاکسترها خوانده می شوند و رقصان در نسیم غم و شادی حرکت می کنند. تو تشکیل دهنده تمامی خوبی ها، شادی ها و اشکهای من هستی. همیشه در آرامش باش مادر عزیزم.

نعمتی بی بدیل



رضا نکیسا: مادر معنایی که در قاموس کلمات نمی گنجد.

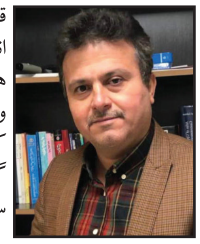
سخن گفتن از مادر سخت است، هر حرف و واژه که بر روی صفحه می‌نویسی به یاد عشق خارج از وصف او می‌افتی و بی‌اختیار واژه‌ها جاری می‌شوند، تا شاید گوشه‌ای کوچک از دوست داشتنی‌ترین بخش حیات را در قالب ناموزون کلمات در گنگ‌ترین حالت ممکن به تصویر کشید. مادر نعمتی است بی بدیل و بعید است بشود لطف، محبت، ایثار و عشق آن گوهر بی‌مثال و هستی بخش را به زبان آورد.

مادر لذتی است که داشتنش با تمام مواهب الهی برابری می کند و مانند هوا بودنش زندگی مجدد آدمی است. چشمه‌ای از محبت و فداکاری است که هرآن چه از او بیشتر بهره می‌بری تشنه‌تر می‌شوی، دریغا که عمر کوتاه مجال جبران تمام آن چه انجام داده است، را نمی‌دهد.

قابل توجه کسانی که آزمون دارند!

ترس و استرس قاتلان اندیشه، تمرکز و تفکر

دکترسیروس عباسی



قابل توجه والدین که در اندیشه تربیت و پیشرفت های فرزندان خود هستند؛ و فرهنگیان و فرهیختگان که همواره دل و جان در گرو پرورش فرزندان این سرزمین اهورایی دارند.

بر مبنای اطلاعات زیست شناسی و فیزیولوژیک و عملکردی مغز و ذهن و بدن، سطح حداقلی از استرس در مواقعی خاص میتواند بدن را آماده مواجهه با موقعیت های خاص بدارد. اما ترس و استرس اگر مداوم یا مستمر و شدید باشند کاملا اثرات مخرب بر جسم و ذهن و کارآیی دارد.

جمله معروف فرانکلین روزولت در آستانه جنگ جهانی می تواند آغاز مناسبی بر نوشته باشد: «ما از چیزی نمیترسیم ! مگر از خود ترس».

بنابراین قدرت ترس و استرس و اضطراب در تخریب نتایج را دست کم نگیرید.

ترس و استرس و فشار روانی در کوتاه مدت منجر می شود به:

۱-فعال شدن محور هیپوتالاموس -هیپوفیز -آدرنال.

۲- کاهش خونرسانی بخش جلویی مغز .

هر دو اینها موجب می شود تا بخش پسین مغز فعالتر و بخش پیشین مغز دچار کاهش خون رسانی و فعالیت شود. نتیجتا قدرت اندیشه، تفکر، بازیابی آموخته ها و آپلود مطالعات و نیز آگاهی (که مربوط به بخش جلویی مغز هستند) کمتر می شود و در نتیجه در هر آزمونی که باشید و هر کجا که باشید احتمالا نتیجه مورد انتظار حاصل نمی شود .

و در دراز مدت (اگر مزمن باشد):

۱- کاهش بخش والانگر و خود والابین و بالابر مغز و ذهن.

۲- کوشش و صرف انرژی برای مقابله استرس و تهدید بیرونی، لذا کاهش توان یادگیری و آموختن و نوآوری.

۳- کاهش توان سیستم ایمنی بدن.

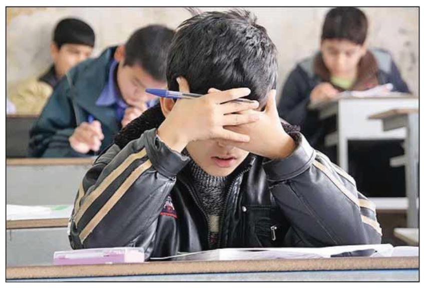
۴- کاهش رشد و نمو.

خیلی خلاصه شد ولی لپ کلام:

- محیط و فضا را آرام کنید.

- ترس والقای ترس یا وحشت از شکست و نتیجه بد را هرگز تبدیل به رویه نکنید.

- کوشش و تلاش و فعالیت در عین آرامش و فارغ از فشار و استرس را بعنوان سرلوحه بگذارید.



- اشتباهات یا نمرات پایین یا شکست مقطعی هرگز دلیلی برای سرکوفت یا سرزنش نیستند، القای احساس زبونی و فلاکت و ترس، یادآوری مکرر این مطلب به انسان (اعم از بزرگسال یا خردسال) که تو هیچی نمی شوی، تو محکوم به شکستی، تو ترسویی... عین شلیک گلوله به پاهای او را در مسیر رشد و تعالی است و او را ضعیف می کند.

تنها ممکن است به کودک و دانش آموز و آزمون دهنده یادآوری کنید که در فلان جا باید بیشتر تلاش کند. با آرامش و لبخند ولی جدی، به دور از تنش و آزار روحی یا جسمی.

- باور و ذهنیت ابزار مهم موفقیت هستند. خودباوری و ذهن پربار و مثبت، مهمترین یاران یک آزمون دهنده اند. هیچ عاملی حتی والدین و نزدیکان حق ندارند این یاران ارزشمند را نشانه بگیرند.

- آموزش ها و تربیت بهتر است راهش را از ترس، استرس ، تحکم و تشر جدا کند.

برداشت از کتاب ارزشمند پروفسور بروس لیپتون «بیولوژی باور».

شمال «تِریه»



جواد غلام نژادجبری

شمال « تِریه» ۱۰ روز بعد از شمال (گِیته یا گِتیه) که بین ۲۰ تا ۲۵ دی ماه می وزد.

سرعت این باد بالای ۵۰ کیلومتر می باشد. بعد از ۱ تا۲ روز که از ضربه می گذرد شدت باد بیشتر می شود که به این در زبان اهل دریا می گویند « وازنک» (به معنی از نوع شروع شدن است)، مدت زمان طوفان بین ۵ تا ۷ روز است.

جلوی این که به وزد ۴تا ۵ روز هوا قوس می شود و مدت زمانش نسبت به ضربه های دیگر بیشتر است، دمای هوا کاهش پیدا می کند و خیلی سرد می شود .

صیادان در زمستان تورهایشان را ظهر می‌ریزند و صبح می روند جمع می کنن ولی در ضربه «تریه» صیادی را تعطیل می کنند.

اگر هرچه تعداد روزهای طوفان بیشتر باشد، به قول قدیمی‌ها می گویند «سورده» می زند یعنی این که ماهی ها از کنار ساحل (بر) فاصله می گیرند.



«تریه» به معنی آزمایش کردن (تری کردن) است. بعداز شمال «تریه» چندین روز هوا صاف و قوس می شود و خودش را آماده می کند برای (ضربه چهار چهار).

با تشکر و همکاری از عبدالرسول غریبی و رحمان غا له .

زندگی آگاهانه

نقش ارزش ها در زندگی



حسین زیرراهی

فرض کنید در جنگلی پر از درخت به تنهایی دارید به سمت مقصدی در دوردست حرکت می کنید.

در این مسیر مرتب به دو راهی‌هایی برخورد می کنید که نمی‌دانید کدام را انتخاب کنید. هدف تان مشخص است ولی راههای زیادی جلوی شما قرار می گیرد و شما به برخی از آنها اطمینان ندارید. در مسیری که حرکت می کنید گاهی به بن بست می‌خورید، گاهی پرتگاه جلویتان سبز می‌شود و گاهی هم به باتلاق می‌رسید. راهها هم متفاوت است، گاهی کوتاه گاهی طولانی. ولی شما در جیب خود یک قطب‌نما دارید که همواره جهت درست را به شما نشان می‌دهد. پس مرتب حرکت‌تان را تصحیح می کنید و دوباره به راه می‌افتید. شما مسیرهای زیادی را تجربه می کنید، ممکن است موانعی بر سر راه شما قرار گیرد و یا اصلا به هدف نهایی نرسید. ولی قطب‌نما شما را از رفتن به مسیرهای برعکس و خلاف خواست شما باز می‌دارد.

این قطب‌نمای فرضی در زندگی ارزشهای ما است. ارزشها آن اصول درونی است که در عمیق ترین لایه‌های ذهن ما قرار دارد و به ما می گوید چه طور رفتار کن.

وقتی در زندگی در دوراهی‌های دشوار قرار می‌گیریم و نمی‌دانیم کدام را انتخاب کنیم ارزشها به ما راه درست را نشان می‌دهد. ولی مشکل اینجاست که ما اغلب به صورت عادی به همه ارزشهای خود آگاهی نداریم. در درون ما است ولی کامل در دسترس مان نیست.

وقتی بعد از انجام کاری یا رفتاری احساس خرسندی و رضایت می کنیم آن کار را بر اساس ارزشهای خود انجام داده‌ایم. برعکس وقتی بعد از رفتاری احساس ناخوشایند داریم آن را بر خلاف ارزشهای خود انجام داده‌ایم. علاوه بر حال خوش، عمل بر اساس ارزشها انگیزه ما را بالا می‌برد.

وقتی زندگی سخت می‌شود، نتایج ملموس بدست نمی‌آید و فکر می‌کنیم داریم درجا می‌زنیم، اگر بر اساس ارزشهایمان عمل کنیم خیالمان از بابت نتایج هم راحت می‌شود.

ماندلا ۲۷ سال در زندانهای سخت رژیم آپارتاید دوام آورد چون ارزشهایش آزادی و کمک به مردمش بود.

متاسفانه کشف ارزشهای درونی کار راحتی نیست و گاهی چندین ماه یا حتی چندین سال زمان می‌برد. ولی هرچقدر تلاش و زمان خرج آن شود باز هم ارزش آن را دارد. چون بعد از آن کار ما خیلی راحت‌تر می شود. هر جا گیر کردیم به آنها رجوع می‌کنیم و تصمیم درست را می گیریم.

برعکس اهداف که در دنیای بیرون قرار دارد و در کنترل ما نیست ارزشها همیشه در کنترل ما است. یعنی ما در هر شرایطی می‌توانیم بر اساس ارزشهای خود زندگی کنیم. مثلا اگر یکی از ارزشهای شما در زندگی «تلاش» باشد. حتی اگر دست و پای شما را ببندند و در گودالی بیاندازند باز شما می‌توانید تلاش کنید. مهربانی، صداقت، شهامت، عدالت، آزادی، دوستی، تفریح، فروتنی، عشق، نظم، لذت، قدرت، مسئولیت‌پذیری، مهارت، اعتماد، صبر ... برخی از ارزشهای رایج بین انسان‌ها است.

سپاسگزارم مادر

مادر یعنی همه‌ی زیبایی‌ها

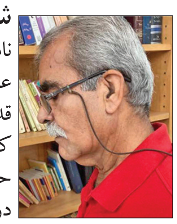


زیبا هوشیار: مادر یعنی عشق و احساس، همه‌ی زیبایی‌ها، مظهر عاطفه، محبت و صفا، صداقت و پاکی، خوبیها، مهربانی، گذشت و نیکی و در یک کلام مادر یعنی همه چیز. مادرم، جوانیت را به پای رشد وپرورش و تربیت فرزندانت گذاشتی با وجود آن که به دلائل فرهنگی و اجتماعی زمان خود، امکان تحصیل برایت فراهم نبود، بر تحصیل وآموزش فرزندانت مخصوصا من همت گماشتی، برای کمک به پرداخت هزینه‌های مرتبط با آموزش‌مان، با وجود خستگی ناشی از کار روزانه، تا نیمه‌های شب، پشت چرخ خیاطی می‌نشستی



و از این راه درآمدی برای کسری موجود، کسب می‌نمودی. الحق که شایسته مادر نمونه، بودی و هستی که قبل از انقلاب، این عنوان را برای داشتن فرزندانی تحصیل کرده، به تو دادند. در همه‌ی زمینه‌ها مشوقم بودی حتی در یادگیری زبان خارجه که آن زمان معمول نبود ولی افسوس که باید بگویم مادر شرمنده‌ات هستم اکنون باید پرستاریت کنم نه اینکه تو را به دست شخص غریبه بدهم تا از تو نگهداری کند. مادرم! اف به این زمانه که با اون همه اقتدار و شکوه، امروز از تو، زنی فرسوده و «تابع» ساخته، فقط می توانم بگویم «مادر مرا ببخش» مادر، دوستت داشته‌ام و دارم و خواهم داشت.

نام تو همواره افتخار آفرین است

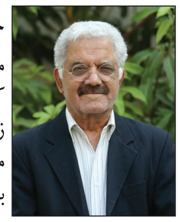


شهرام شریف‌پور: مادر، نامی بزرگ، شخصیتی عجیب، شکیبا، زحمت کش، قدرشناس، دوست داشتنی، کسی که در طول تاریخ به حقش جفا شده و حقوقش را در قانون ربوده‌اند، تنها کسی است که تو عضوی از وجود او هستی، هنگامی پا به جهان می گذاری او را و وضعیت او را نمی‌بینی ولی در هنگام رفتنش معمولاً در کنارش هستی و او تو را که حاصل زحمات تمام عمرش هست، می‌بیند و تو هیچ کاری برای او نمی‌توانی بکنی، فقط همچون زمانی که پا به این دنیا می گذاری و گریان می‌آیی، در بدرود مادر باز هم گریان هستی، مادر در جایگاهی هست



که نه تنها باید او را دوست داشت بلکه باید به او احترام گذاشت، شاید کوچکترین بزرگداشت مادر احترام گذاشتن به او باشد، مادر را باید با قلبت، با اندیشه و مغزت دوست داشت نه با احساست، یکی از زیبایی‌های زندگی وجود مادر است، مادرم امیدوارم از این که خیلی دیر وجود تو را درک کردم مرا ببخشی، مادر تو را دوست دارم و به تو احترام می گذارم، تو بخشی از زیبایی زندگی من بودی و هستی، نام تو همواره افتخار آفرین است، مادر در آرامش باش ، وجود تو و جایگاهت بزرگ‌تر از بیان است، درود و احترام تقدیم به همه مادران و همه کسانی که در حق من مادری کردند.

مادر؛ شخصیتی که بودنش موهبت است و نبودش حسرت



حسین نوری فیروزی:

مادر، چه واژه زیبایی. واژه‌ای که به همراه یاد و خاطره‌های زیبا در ذهن انسان خواهد ماند. مادر شخصیتی که بودنش موهبت است و نبودش حسرت. دهه ۳۰ بود پدرم توی «بنگله» «پودر» نقاش و اسکراپیست «دوبه» و نفتکش‌ها بود. شرایط کاریش دو شیفته و تا اول غروب طول می کشید. به همین جهت کار منزل و رسیدگی به ما بچه‌ها که ۳ نفر بودیم به عهده مادر بود. من فرزند دوم بودم، برادر اول اغلب منزل عمویم بود چون مرحوم عمویم خیلی بهش علاقه داشت. از این جهت من در غیاب پدر و برادر بزرگم کمک حال مادر بودم و اغلب در امورات روزمره همراه و همسنگارش می‌شدم. شهریور ۳۶ به همراه مادرم برای ثبت نام مدرسه به آموزش و پرورش رفتیم. از ابتدا عاشق مدرسه و درس خواندن بودم. لذا از شب ثبت نام عشق عجیبی در من زنده شده بود . منزل ما باغ زهرا بود. آنجا فقط ۳ خانواده زندگی می کردند و چون در آن روز اولین محصل این محله محسوب می شدم، درونم غوغایی برپا بود. مادرم پشت میز متصدی ثبت نام قرار گرفت و به متصدی گفت اومدم بچه‌ام ثبت نام مدرسه کنم این هم شناسنامه‌اش. متصدی پرسید چه مدرسه‌ای و مادرم گفت نمی‌دانم. به ناگاه چشمم به مادر مرحوم عباس سالار افتاد که او هم می‌خواست پسرش قنبر را ثبت نام کند. به مادرم گفتم از دی عباس بپرس (منزل سالار بین هلالی و باغ نار بود) و مادرم بعد از سلام و احوالپرسی گفت کدام مدرسه می‌خواهید ثبت نام کنید ودی عباس گفت پهلوی. مادرم به متصدی گفت حسین مرا همینجا ثبت نام کن. گفت کجا؟ مادرم گفت پهلونی. که موجب خنده کارکنان شد.



این قدم اول مادرم چنان تاثیری روی من گذاشت که برای جبران زحمتش هم شدیداً درس می‌خواندم و هم توی کار خانه و خانه‌داری کَمکش می کردم.

با اینکه کودک بودم سحرگاه ۳کیلومتر راه می رفتم تا برای آب چاه «بیدکوری» نوبت بگیرم و مادرم قبل از طلوع آفتاب می‌آمد از چاه آب می کشید، یک مشک آب به کمر می‌بست و یک مِلّاسی (پیت) روی سر و من یک دلو بزرگ پر از آب دست می گرفتم و همراهش به منزل بر می گشتم. همه روزهای سخت زندگی در کنار مادرم بودم . او عزیزترین فرد زندگی‌ام بود. او بود که نماز یادم داد، لباسم می‌دوخت و او بود که شبها قبل ازخواب جای خطکش‌هایی که از دست معلم توی سرم خورده بود تا درس یاد بگیرم را با روغن گاوی که خودش درست کرده بود، چرب می کرد تا آرام بخوابم. او یک فرشته فداکار بود و من اگرچه در زندگی همیشه کنارش بودم اما هیچگاه نتوانستم همه آرزوهایش را برآورده کنم چون بعضاً در توانم نبود. انشاالله که مرا ببخشد. او وقت خواب دعایی را زمزمه می کرد ومن مثل همه چیزهایی که از او یاد گرفتم این دعا هم یاد گرفتم و حالا همه شب وقت خواب می‌خوانم و بعد از آن فاتحه‌ای نثار روحش می کنم.

معمولا چون خیلی لالایی دوست داشت گاهی سر مرا بر زانوانش می گذاشت و برایم لالایی می‌خواند به همین جهت دوبیتی‌هایم با عشق به مادرم سرودم و گاهی در وقت تنهایی و حتی ۳ شب قبل از وفاتش برایش خواندم و او اشک می‌ریخت. البته خداوند توفیق داد که یک مثنوی گویشی در طول حیاتش و یک غزل پس از فوتش بسرایم که هم اکنون تقدیم مخاطبین نشریه وزین نسیم جنوب می کنم.

هلا ای همنشین روزگارم
هلا ای هم نفس ای همقطارم
تویی «دی» توی تاریکی چراغم
کسی جز تو نمی گیره سراغم
نمیلم اشک ری گونت بیفته
نمیلم خنده از چونت بیفته
نمیره یادم اوشو تو زمستون
تکون دادی تو مختک با دل و جون
سی مو خواندی تو اوشو از ته دل
سی فرزندی که از خود گشته حاصل
«مو لالات می کنم تازنده باشی»
«غلوم حضرت فاطمه باشی»
«مو لالات می کنم خوابت نمیاد»
«بزرگت می کنم یادت نمیاد»
ولش کن هرچه بید دیگه گذشته
گذشته رفته دیگه بر نگشته
شُووی خوسیده بیدم توی گرگی
سرم شونده زدی با تیکه برگی
دلت پر بی تو ازدست زمونه
کلافه بیدی از اولاد وخونه
کمی آروم خواندی سی دل خوت
سی رنج و زحمت بی حاصل خوت
«دراین دنیا بسی اندوه ناکم
که از دنیا نباشد هیچ باکم
یقین روز ازل تقدیر این بود
به آب غم اجین گردیده خاکم»
همی طوری دیگه از یاد رفتی
شکسته دل شدی ناشاد رفتی
نفهمیدم که دیگه دیمو پیرن
رسیده که همه دستش بگیرن
به قطره قطره شیری که دادیم
به اون آغوش گرمی که نهادیم
مونم یادت همیشه تا که هستم
از اول عهد یاری با تو بستم
مو «دی» قربونتم مثل همیشه
بلا گردونتم مثل همیشه
عزیزم نازنینم مه جبینم
تویی سایه سرم داغت نبینم

***

بسکه دلتنگ توآم از سرشب تا حالا
بارها بوسه به تصویر تو دادم مادر
جای تو خالی و مشتاق صدایت هستم
حرفهای تو هنوز هست به یادم مادر
کوچه پس کوچه این شهر پراز تنهاییست
من غریبانه به امید تو شادم مادر
جان من؛ زود بیا و بغلم کن زیرا
سالها تکیه به آغوش تو دادم مادر
چند روزیست که بی تو نفسم می گیرد
مثل فانوس که در معرض بادم مادر
افتخاریست برایم که تو شیرم دادی
صوت لالائی تو هست بیادم مادر
به حسینی که مرا نام گرفتی از او
از همه بیش فقط دل به تو دادم مادر
از غم و درد زمان خسته نشد فیروزی
درد و هجر تو غم و غصه بدادم مادر

سپاسگزارم مادر

الهه امید و نور زندگیم

دکتر زهره عالی نسب: مادرم که ازجنس بلوری و برآمده از اقلیم عشق، شاید بهتر باشد گفته شود که تو خالق بهشتی، بهشتی که در دامانت عشق و محبت و دانایی خلق میشود. در اقلیم تو فقط ما فرزندانت نبودیم، فرزندان زیاد دیگری هم داشتی که با به پای فرزندان خودت به آنها عشق ومحبت مادرانه نثار میکردی. بار مسولیت زندگی کاری و شخصی را توامان بر دوش داشتی و هیچ وقت از فشار خستگی آن خم به ابرو نیاوردی. با دنیای همه فرزندانت جداگانه ارتباط برقرار کردی و روح ما را با وجود پرمهرت غنا می بخشیدی ومی بخشی. مادر عزیزم ای فرشته دانایی الهی تا نفس می کشم الهه امید و نور زندگیم باشی و مایه ی افتخارم.



حضور در همه اولین‌ها



دکتر حسین آرامی:

باصدای گریه‌هایم، خواب را هی می‌زدی

دود می کردی به گوشم، درد را نی می‌زدی

ترک دوشش بوده‌ام من، بارها و بارها

ناخوشی‌ها از من و از مادرم تیمارها

مادرم، زندگی را که مرور می کنم، در همه اولین‌ها تو حضور داری. اولین بار که مرا به مدرسه بردی برای ثبت نام، اولین نمازی که یادم دادی و خواندم، اولین سفر به مشهد، اولین سفر تابستانی به شیراز، اولین کت وشلوار که برایم سفارش دادی تا برای عید عرفه بپوشم، اولین باری که مرا با خود به روضه بردی و چه بسیار اولین‌های دیگر. همه جا ردپای حمایت کننده و مهربانی توست. یادت پر از شمیم خوش مهربانی است. تا ابد وامدار مهر توام.



مادر کیست؟



هلنا سعادتمند: مادر، الهه ایست که قدرت خارق العاده‌ای درون او نهفته است، می گویم الهه چرا که همانند یک آفریدگار، قدرت محافظت، عشق، فداکاری و هر نکته‌ی مثبت دیگری را درجهت نگهداری از فرزندش دارد، به درستی که در برخی گویش‌ها او را «دی» به معنای افریدگار دانا می نامند. و چه تلخ است که دیگر در کنارت نباشد تا وقتی خسته از ناملایمات روزگار سر بر دامن پر مهرش مینهم با دستان پر مهرش گیسوانم را نوازش دهد و در گوشم زمزمه مهر سر دهد. آرامبخش ترین جام شراب هستی مادر.... و چقدر دلتنگتم مادر.



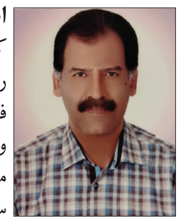
سپاسگزارم مادر

مادر قلب ها



دکتر طالب موذنی: مادر خانواده ما فقط مادری کرد. حتی ذره‌ای وقت برای سوادآموزی نگذاشت. دوازده فرزند متولد کرد که در سنین مختلف، داغ چهار تای آنها را با دیدگانش دید. او مادر تمام احساسات انسانی است. احساساتی که به ما فرزندان یکسان بخشیده است. آنچنان که وقتی جلوی دوربین تلویزیون ازش می‌پرسند، کدام یک از فرزندانت را بیشتر دوست داری، علیرغم حرف پدرم که اشاره به داستان یعقوب و یوسف می‌کند، او احساس خودش را دارد و می‌گوید همه پیشم یکی‌اند. قدردانت هستم مادر قلب‌های مهربان خانواده. قلبت قوی و دلت شاد.

می ستایم ایثار بی همتا و صبر کم نظیرت



ابراهیم بشکانی: ای کاش مادرم بود تا به بزرگی روحش سر تعظیم در مقابلش فرود بیاوردم و به پایش بیفتادم و بوسه بر پایش بزدم، مادر ای معلم ایثار، ای کوه صبورا! می ستایم ایثار بی همتا و صبر کم نظیرت را، تو در مزرعه زندگیمان بذر سپیده و مهر کاشتی. سرافرازترین سرو سایه گستر زندگی‌ام، مادر چه آرامبخش بودی و من قدر تو را ندانستم، نگاهت مخزن الفت و قلبت مخزن رحمت بود و من قدرش ندانستم، یادت تجدید کننده خاطرات خوشمان و نامت که خورشید بود وچون خورشید می درخشید، زینت بخش کلاممان هست، مادر هیچ وقت به نبودنت عادت نکردم، چقدر خوب بود اگر آغوش مهربانت را داشتم، مادر کاش می دانستی که این روزها بیشتر از گذشته بوجودت احتیاج دارم، اما می‌دانم هنوز هم پیش خدا واسطه حل مشکلات ما هستی ،من گاهی چقدر ناسپاس بودم ولی قلب تو در مقابل ناسپاسی من چقدر با گذشت و بزرگ بود، مادرم! با وجود همه فقر مالی که داشتیم توانستی پنج فرزندت را چنان تربیت و بزرگ کنی که تو به ما و ما به شما افتخار کردیم. به بزرگی و ایثارت غبطه می‌خوردیم که چرا قدر ناشناس بودیم. خدای مهربانم میدانم که جایگاه مادرم به خاطر قلب رئوفش عالیست ولی روح او را متعالی بگردان.

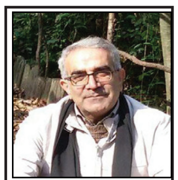


نام پدر و مادر برای ما یکی شد



عباس شاهپیری: از بعدازظهر ۲۵ آذر ۱۳۵۴ که در قبل از انقلاب به نام روز مادر نامگذاری شده بود، با درگذشت مرحوم پدرم، نام پدر و مادر برای ما یکی شد. که تو عزیز دلم در قبال فرزندانت هم پدر شدی و هم مادر . مادر عزیزم تو سایه‌بانی بودی و هستی که همیشه در سایه سارت آرامش داریم. اگر چه در طول این مدت از عشق پدر محروم بودیم اما صفای وجود تو برایمان همه چیز بود. سپاس خدای بزرگ به خاطر گل روی وجودت و تمام مهربانی و محبت‌های بی دریغ. فدای تو.

مادرانگی و زن بودن در مسیر تغییر



دکتر سعید معدنی

جامعه‌شناسان بر این باورند که در کنار موضوع بیولوژیکی مادر بودن، مادرانگی (motherhood) یک پدیده برساخته جامعه است.

به بیان دیگر مادرانگی و زن بودن یک بحث بیولوژیک و جسمانی است اما نحوه ظهور و بروز، شدت و مدت آن، ساخته و پرداخته جامعه و فرهنگ است. به همین دلیل شیوه و نوع آن در جوامع مختلف متفاوت است.

برای مثال امروز در جهان مدرن غرب فرزندانی که به سن ۱۸ سالگی می‌رسند بدون هیچ مانعی می‌توانند خانواده را ترک گفته و همچنین والدین می توانند آنها را از خانه بیرون کنند تا زندگی مستقلی را در پیش بگیرند. طبعا این رویه در جهان شرق و ایران مرسوم نیست و در نزد بسیاری از خانواده ها ناپسند است.

انتظار می رود در آینده نزدیک زن بودن و مادرانگی در شرق و ایران تحت تاثیر مدرنیته و فرهنگ جهانی قرار بگیرد و در آن تغییراتی رخ دهد.

هیچ وقت دست از خوب بودن نکشید



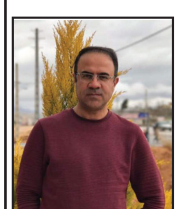
آرتیمیس پاپری: حس آرامشی که از آغوش او گرفته می شود گاهی من را در جهانی پاک و صاف غرق می کند. در اون جهان پیانوهای سفیدی نواخته می شوند و مردمان در شادی و آسایشی کنار همدیگر می‌خندند و قهقهه هایشان را به گوش جهان می‌رسانند. دنیای زیبایی که چشمان او بازسازی می کند درست مانند جهانی سفید رنگ است که هفت رنگ آسمانی را در خود پنهان کرده است.

رنگین کمانی که او برای من می‌سازد باعث می‌شود که قلبم را دو دستی تقدیم به قلب پهناور او بکنم. داستان های عاشقانه ای که نوشته می شوند هیچ کدام به زیبایی داستان عشق او به فرزندش نیست و هیچ کدام آنها به قوی بودن داستان نیاز من به او نیست. درخت سبز باغچه کوچک حیاطمان با دیدن آن زن سبز تر می شد و گل های لاله ی کاشته شده هر روز شکوفه تر می شدند.

پرندگان برای او قصه می‌گفتند و او برای من تعریف می کرد. آسمان می‌خندید و رنگ آبیش را هدیه می داد و او به من نشان می داد. خورشید هر روز سلام می کرد و او به من می‌گفت با خورشید احوال پرسی بکنم. او زنی قدرتمند و مهربان و دلسوزی بود که همیشه باعث می شد عشق وجودم را فرا بگیرد. گلبرگ ها آزادانه در نسیم خنکی می رقصند و او به تماشای آنها می نشست و لبخند می زد. جنسی که کلماتش داشت مهربانی بود. مهربانی که من را غرق در زیباییش می کرد. همه جاویدان قصه می‌گفتند و او خجسته لبخند میزد. می‌خندید و می‌گفت و می شنید و هیچ وقت دست از خوب بودن نکشید. رنگین کمانی که درست کردی نور امید من شد حال بزار من نور امید تو بشوم.



نصیحت های مادرانه



مسلم رویین: سال ۱۳۷۵ من دانشگاه شیراز قبول شدم، وقتی وارد دانشگاه شدم ترم اول که بودیم، از خانواده دور شده بودیم و دلتنگی عجیبی به ما دست می داد و من دلم برای مادرم خیلی تنگ میشد. بین این همه اقوام و آشنا و دوستانی که همیشه پیششون بودم بیشتر از همه دلتنگ مادرم می شدم و دلم خیلی برای مادرم تنگ می شد و شنبه که کلاسهای مان شروع می شد تا سه شنبه که تمام می شد، لحظه شماری می کردم برای برای این که با اتوبوس بروم روستای مان برای دیدن مادرم. یعنی قبل از آن دلم نیمه تنگ بود ولی بعد از این ماجرا خیلی دلم تنگ می شد و این باعث شد که بعد از دانشگاه سعی کنم بیشتر کنارش باشم و از فرصتها استفاده می کردم که پیشش بمانم و رابطه بسیار صمیمی با هم برقرار کردیم تا این که سال ۱۳۹۰ آسمانی شد. هر تعطیلی و مراسم و شادی و تولدی بود در کنارمان بود و مادر و فرزندی به هم عشق می ورزیدیم و با سن بالایی که داشت و سواد هم نداشت اما نصیحت های جالبی می کرد به ما و هنوز هم نصیحت هایش یادم نرفته است.



صدایش آواز عشق بود...



اسماعیل منصورنژاد: سال سوم یا چهارم ابتدایی بودم که زنده‌یاد مادرم یک مصراع شعر برایم خواند، اما آن وقت اصلاً نفهمیدم یعنی چه: فروغ صبح دانایی، کتاب است زمان دبیرستان یک بار دیگر با همین شعر روبرو شدم و این بار فهمیدم ماجرا چیست. بعدها فهمیدم تمام این سال‌ها، آن کتاب کسی نبود جز مادرم که با رفتار و گفتارش به من می‌آموخت چگونه باشم.

من امروز از این نعمت بزرگ و بی‌همتا محروم هستم، اما صدایش در عمق جانم نهفته است؛ صدایی که آواز عشق بود و نجوای دانایی و همیشه راهگشا. او همزمان هم معلم طنز بود و هم عارفی که می‌شد نور وجودش را دید و لذت برد.



اگر بگویم هر چه دارم از آن چشمهٔ زلال است، بیراه نگفته‌ام. او به تمام معنا «مادر» بود؛ انسانی بی‌همتا که حضورش پس از عروجش بیشتر گل کرد و همچنان با من حرف می‌زند و می‌آموزد....

سپاسگزارم مادر

مگر دریا نشیند در سبویی؟



فرشید لاری منفرد:

مگر احساس گنجد در کلامی؟ مگر الهام جوشد با سرودی؟

مگر دریا نشیند در سبویی؟ مگر پندار گیرد تار و پودی؟

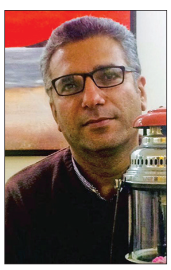
هرچند در این روزهای زندگی به سبب مشغله، حس و حال گفتن و نوشتن نیست و قلم نیز چندان یاری نمی کند، منتها حب و علاقه ی فرزند به مادر را بهانه می کنم تا با همین قلم ضعیف و لاجون و لاغر چند سطری را به وجود پر مهر مادر بپردازم. مادر که وجودش گرمی بخش هر خانه است.



تقدیم به مادرم: «در خانه ما که هر روز، روز مادر است. اما امسال را خواستند آنچه را تاکنون به تو نگفته ام، به صورت مکتوب برایت بنویسم.

حال خود بگو که نوشتن را به ما آموخته ای. با کدام واژه یا جمله می توان عمق معنا و منظور را ادا کرد؟ حقا که ایثار و فداکاری و دلسوزی بی ارزش ترین کلمات در وصف آن چه است که تو در حق ما انجام داده ای. آن چه که به اجمال نگاشتم، صرفا به پاس ادای دین و قدردانی از وجود نازنین توست. تویی که در این سالها بهترین حامی و پشتیبان زندگی ما بوده ای. تو یعنی مادرم که مایه دلگرمی و امیدواری زندگی من است.»

مادر؛ ستاره‌ها یک یک به احترام تو روشن شدند



سعید فقیه: مادر، چه قدر این کلمه را دوست دارم. کلمه‌ای که فرشتگان بر زبانم گذاشتند. چه قدر تو را دوست دارم. اولین لبخند را بر لبان تو دیدم و اولین نور را در چشمان تو و اولین گل را در دستان تو.

خدا کی تو را آفرید؟ وقتی که غزل های عاشقانه می‌سرود یا روزی که چهره‌ی مریم و فاطمه را بر سینه‌ی سیاره‌ای معصوم و زیبا نقاشی می کرد؟ تو در ظرف این کلمات کوچک نمی گنجی. حرفهایم در برابر بزرگی تو به خوابی آشفته می‌مانند، به آرزوهایی پریشان وخیالی مبهم.

اگر تو نبودی من یک سنگ خارا بودم، یک سکوت ممتد، یک ابر بی باران، یک چراغ شکسته، یک بهت بی پایان. من لبخند را به شوق دیدن تو آموختم. من مهربانی را و عشق را به خاطر تو دوست دارم.

ای زیباترین آفریده‌ی خدا! اگر تو نبودی دنیا سرابی خسته بود در فراسوی بیابان. اگر تو نبودی پروانه‌ها پر نمی گشودند و صبحگاهان گنجشک‌ها نمی‌خواندند و خورشیدها پشت درهای بسته معطل می‌ماندند. خدا کجا تو را آفرید؟ روی دست فرشتگان یا روی ابرهای کال؟ می‌دانم وقتی کار آفرینش تو به پایان رسید، خدا بر بلندترین بام هستی ایستاد و ستاره‌ها را یکی یکی به احترام تو روشن کرد.

مادر اگر تو نبودی آسمان یک بیشه‌ی سوخته و تاریک بود و زمین یک جهنم طولانی. اگر تو نبودی «خدا بهشت را نمی آفرید».

سپاسگزارم مادر

من از شکوفه‌هایش ترانه می‌چینم



محمد لطفی: بنام مادران و مادرم و چقدر هیچ کس شبیه تو نیست.

درست پنج ساله بودم که سبز پوشم کرد، صدایی فوق‌العاده داشت پدر مجلس آرا بود، خانه ما، موزه‌ای کوچک می‌مانست که شاهنامه خوانی و شروه خوانی و آیین‌های محرم و رمضان نسل اندر نسل در آن اجرا می‌شد، من در چنین اتمسفری چشم گشودم و نذر تعزیه که نامش با عطش عجین است شدم، از ابتدا در هیبت اولیا تا جعفر وعون وعبدالله و... در میان عود و گلاب واسپند و شهیه‌های کشدار اسب‌های میدان، چکاچک شمشیر و وصف ناشدنی زلال جاری احساس قد می کشیدم، درمیان اشک شوق مادری که خود در میان سیل خروشان آدمها، میدانگاه را ضریح مقدسی می‌دانست که با آن روحش به آن سوی کاتارسیس به معنا رسیده باشد، بر کفل اسپی چموش دیدمش دستهایش رابه تمنای لمس رویاهای متجلی درمن چون بیرقها هوا را می‌شکافتند، روحش تشنه بود و بیقرار، اندوه‌هایش همه رسیده بودند، غصه های نارس در او نبود، تمام بغض‌هایش را جاری می‌کرد از کلام الله لبهایش، و همو بود که به من آموخت برای معنا شدن باید معنی شد، باید کنار القمه تشنه کام ماند تا تاریخ را سیراب کنی، اما این همه ماجرا نبود که داغی اشکهای او را به طعم بوسه‌های آتش بسپرد، مادر برای من سروده‌های آغازین حیات بود، که از نظاره خواب‌هایم عبور کرده باشد و بغض مانده باشندتا هنر را برایم هجی کنند، رسالت انسان بودن را، نقش سازنده او در شکل‌گیری من همه کولاژی ازقاب‌های جاودان میماند که با نقل وگلاب وگل خود باریدن بارانی می‌مانست برای تطهیر و رویش و رستن اندیشه‌های نوجوانی که قراراست فردا تمام واژه‌های تب‌دار را به پاشویه دریا ببرد در نوشته هایش، دیالوگ هر نمایشنامه‌اش را به باورهایش دخیل ببندد، من برابر آن همه شیدایی‌اش به هنر هنوز هم بهت مانده‌ام، هنوز هروله رفتن‌هایش، ترنم آهنگین صدایش که از شانه‌های احساس با هم خوانی زنانی از قبیله دور تاریخ جاری بود، می‌رویاندم در وادی اندیشگی، کاش بیرق‌ها خاطرات بی‌تابی مرا این قدر شبیه واژگان نمی‌رقصیدند، نسخه می‌خواندم نمایشنامه می‌نوشتم و او پا به پا یاورم بود، و من تشنگی دانستن را از چشمه سار داشته‌هایش سیراب می‌کردم، دانش او از فرهنگ فلکولور فراتر از نسخه و دفتر وکتاب تنیده در روح و تمام آوندهای وجودش بود و من از عمق باورهایش گویی رهیدگی رویاهایش را از ازل سوغات آورده باشم تا احساس تشنه کام نماند، انگار رسالتی ازلی را به من سپرده باشد و من قرار است زخمهای تاریخی که در او شعله می کشید تیمارکنم، مادری که مرا از همان کودکی سبز پوش می کند، تا همیشه برای من تمام قد تجسم بهار در راهست، جاودانه بهاری که هرگز رنگ هیچ پاییزی را نخواهد شناخت، او در تمام واژه‌های من روییده است و من از شکوفه‌هایش ترانه می‌چینم... بهار می‌تواند نام دیگر تمام مادران و مادر من باشد...

ریشه در عشق دارد و جاری زلال انسانیت است

دکتر محسن قیصی‌زاده: قلم، قاصر است و زبان، زبون در وصف فرافرشته‌ی مقدّسی به نام مادر. پدر و مادر، دو بالِ بالیدن و پرواز فرزندان در سپهرِ زندگی به شمار می‌روند و هر کدام از جایگاهی بی‌جایگزین برخوردارند. حال اگر در تندباد حوادث، یکی از این بال‌ها بشکند و آسیب بیند، پرواز پرنده با یک بال شاید قابل تصور نباشد.

با این وجود گاهی پرنده‌ی تک‌بال با تلاشی هنرمندانه، می‌تواند همچنان در آسمان دوام آورد، از توفان بلا بگذرد و چه بسا دوباره اوج گیرد!

و خانواده‌ی ما این‌چنین بود. به چهار سالگی نرسیده بودم که سفر به جبهه‌ی پدر، به مقصد دنیای دیگر ختم شد و من ماندم و ۶ برادر و ۲ خواهر و مادری که ناگزیر بود به خاطر یادگاران همسر از دست شده‌اش، پس از این زلزله‌ی سخت و دهشتناک، آوار مصیبت را کنار زند، استوار بماند، شیرزنانه بجنگد و بزرگوارانه جای خالی پدر را پُر کند.

و قسم به نام مقدّس مادر، که مادرمان «صغری دشتیاری‌زاده» این‌چنین بود. شیرزنی که پس از به جبهه رفتن پدر و بازنگشتن همراهش، اینک باید در جبهه‌ی دشوارتر زندگی و تربیت و پرورش و سر خم نکردن و کسب روزی حلال می جنگید.



این بزرگ‌بانو حضوری چندوجهی در زندگی من و دیگر فرزندانش داشت و از درخت صاعقه‌زده‌ی زندگی‌مان، دوباره سبزی و برگ و ثمر برآورد؛ ریشه در عشق داشت، باران محبت می‌بارید، جاری زلال انسانیت بود، دلسوزانه در قلبش خورشید همدلی شعله می‌کشید و با حضور گرمابخش او، درخت خانواده، هر روز و هر لحظه قد می‌کشید، تناورتر می‌شد و سبز و سایه‌گستر، اعجاز زندگی را می‌سرود.

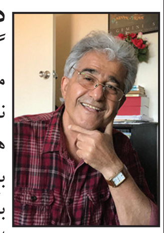


و اینک پس از سالیانی سخت و طاقت‌فرسا، می‌توان لبخند رضایت و آرامش را در چهره‌اش دید که هر کدام از فرزندان را به عنوان امانت شوهر، به جایگاهی شایسته و در خور رسانده و مهم‌تر از همه، راه و رسم انسان زیستن و مردم‌دار بودن را در نهاد ایشان به عنوان میراثی ارزشمند به ودیعه گذاشته است.

چهره‌ای که اینک گذر سال‌های عمر شخمش زده و چین و شیار بسته، اما آن نگاه زیبا و پرتلالو، همچنان استوار و مهربان، عمق قلب من و خواهران و برادرانم را آرامش می بخشد .

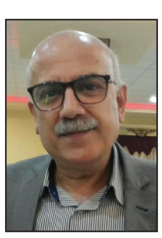
حتی بهشت کوچک و بی‌مقدار است برای زیر پای مادری این‌چنین نستوه و از خودگذشته و مجاهد.

یاد آن شیرزن دیار نخلستان



دکتر محمود دهقانی: بالا گرفتن سن و سال هم نتوانسته من را از یاد آن شیرزن دیار نخلستان غافل کند. هنوز هم دلم می‌خواهد در کنارم باشد تا سر بر شانه پر مهرش بگذارم و شکوه آغاز کنم و او به نمایندگیَ از من، از پدرم بخواهد من را بر کوه شانه‌اش بنشاند تا زیباترین شکوفه بهاری و پرواز دل‌انگیز پروانه را بر کاکل بادام کوهی کوهپایه ببینم و از قبه نخل شاداب تابستان جنوب، خارک سرخ و زرد نخلستان را بچینم. دل غافل مادر! برایم نگفتی دنیا پر درد است و رفتی و وفای به عهد نکردی و تنهایم گذاشتی!

درود بر همه مادران دنیا



هاشم هاشم‌زاده: مادر عزیزتر از جانم، ای کاش بودی و چونان همیشه، به زندگی ما گرمی و عشق می بخشید ی .

مادر مهربانم، ای کاش در چهل و نه سالگی، پس از چندین سال مقاومت در برابر آن بیماری مرگبار، ما را تنها نمی‌گذاشتی و غم و اندوه ابدی را نصیبمان نمی‌کردی.

مادر یکتایم، ای کاش در کنارمان بودی تا در روز بزرگداشت مقام مادر، پاها ودستانت را بوسه باران کنم و اندکی تسکین یابم. افسوس و هزاران افسوس.

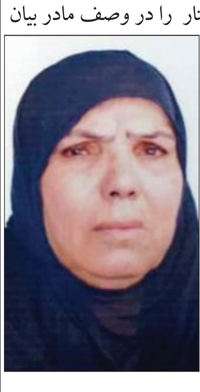
مقدس واژه مادر در قاموس ما ایرانی ها



ابراهیم دانش: بر اساس فرهنگ ریشه‌ای و باورهای مذهبی؛ نام مادر مقدس‌ترین نام بعد از خالق هستی بخش می باشد.

باور ذاتی ماست که فراتر از قداست مادر؛ واژه ای یافت نمی‌شود. البته ما ایرانی‌ها، هویت مادر، زیاد برای مان ملموس و پر کاربرد بوده تا جایی که وطن را به نام مام می شناسیم.

زبان اصلی خود را زبان مادری و کتاب هم بنام مادر خلوتها نام می‌نهیم و زیباترین و عاشقانه‌ترین کلمات چه در گفتار وچه در رفتار را در وصف مادر بیان می‌کنیم.



البته ما ایرانی‌ها تا حدودی نسبت به سایر ملل و فرهنگ‌ها، حق مادر را در اشعار شاعران پر آوازه و گفتار سخنوران و قلم مولفان فارسی زبان که در وصف نام زیبا و مقدس مادر داشته‌اند، مشاهده نموده‌ایم، گرچه همه این ها که گفته شده بسان قطره‌ای است در اقیانوس بی کران واژه مادر.

نام و حرمت مادر برای ما با قداست دینی گره خورده تا جایی که بنا به روایتی از پیامبر اسلام (ص) باور داریم بهشت زیر پای مادران است.

سپاسگزارم مادر

سنگ صبورمان بودی



عالی بازدار: ای مادر؛ «ای همنشین خاک، ای رسته از قفس / ملال تو یادم نمی رود در لحظه دعا»

مادر ، ای هدیه حضرت حق؛

یادم نمی‌رود روزی را که راهی بیمارستان شدی زیرا نمی توانستی حقوق ضایع شده فرزندانت را تحمل کنی، اما به سلامت برگشتی چون آرزو داشتی موفقیت‌هایشان را نظاره کنی.

مادر؛ "آن زمان که چهره ما رنگ غصه داشت."

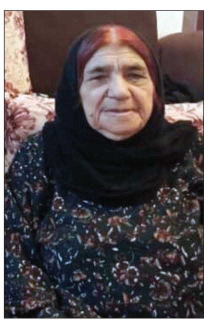
"اشک غم زلال تو یادم نمی‌رود". ای کسی که فرزندان را در دامنت می گرفتی و برایشان لالایی می‌خواندی، تو برای بغض مان گریستی، برای اندوهمان اشک ریختی، برای لبخندمان از شوق، سر به آسمان برداشتی و هنگامی که دعاهایت نسبت به فرزندان به ثمر نشست، با افتخار گردن افراختی.

سنگ صبورمان بودی بی آن که خود سنگ صبوری داشته باشی. چگونه می‌شود مادر؛ فرشته بی‌بدیل و چشمه عطر عاطفه و گنجینه مهر و صفا و یکرنگی را به تاریکی خاک وا نهاد و فراموش کرد. او که معنای عشق و عاطفه و ایثار و فداکاری را به فرزندانش آموخت. روزت مبارک. برزخی ایمن و جایگاهی ویژه را در رضوان الهی برایت آرزو می کنم.

مادر موتور محرکه زندگی



دکتر یداله عبدالهی: کلاس دوم دبیرستان بودم یعنی پانزده سال داشتم که تصمیم گرفتم برای اولین بار برای خرید کتاب های کمک درسی به تهران بروم. با مادرم صحبت کردم که می‌خواهم بروم تهران. برای یک خانواده روستایی آن زمان تهران رفتن را با گُم شدن و هرگز بر نگشتن برابر می‌دانستند. یه خرده دلهره داشتم که مانع شود و به همین دلیل با احتیاط و مقدمه موضوع را طرح کردم. گفتم که هزینه سفرم را از برادر بزرگم گرفته‌ام و بابا هم موافق رفتن من است. مادر نشسته بود، بلند شد و ایستاد، دو دستش را گذاشت روی شانه‌هایم، توی چشم‌هایم خیره شد و مکثی کرد و گفت برو بسلامت ولی مواظب خودت باش. باید اینقدر بزرگ باشی که مثل یک مرد بالغ سفر کنی و هیچ اشتباهی نکنی. خدا یار و نگهدارت. بالاخره این سفر به پایان رسید ولی در طول سفر کاملا هوشیار بودم که اشتباه نکنم و این هوشیاری عادت دایمی من شده است. خدا به من فرصت داد که به تنهای و با خانواده به اقصی نقاط دنیا، نیوزیلند، استرالیا، اندونزی، سنگاپور، تایلند، مالزی، کشور های عربی و کشور های اتحادیه اروپا سفر، زندگی و کار کنم و تا حالا سفری نداشته‌ام که آن لحظه برایم تداعی نشده باشد. همین الان در سالن انتظار فرودگاه شیراز و در حال یادآوری آن لحظه تاریخی زندگی خود هستم. واقعا مادر معلم بزرگی است که حتی بالاتر و بیشتر از موفقیت‌های خودش برای فرزندش می‌خواهد. هر چند ممکن است، شیوه تدریس آنها متفاوت باشد یا ضریب هوشی بچه‌ها متغیر باشد ولی در اصل قضیه تناقضی نیست. من همیشه دست بوس مادرم بوده‌ام و دست بوس همه مادرها، حتی مادر فرزند خودم. آنها مثل محیط زیست هستند که باید حفظ شوند تا بشر حفظ شود.



سپاسگزارم مادر

زن، خلاصه فلسفه آفرینش



جمیل رزمی: هرگاه به گلواژه زن می اندیشیم دو چیز ذهن مان را روشن می سازد؛ عطر وجودشان و مهربانی بی حد حصرشان

بی شک ما، در زندگی و کنار خود زنانی را داریم که نام برخی مادر، گروهی همسر، تعدادی خواهر و بی شماری دختر را برآنها برازنده می بینیم که نقش های متفاوتی را در زندگی آدم ها برعهد دارند

مادر طول تاریخ باشکوه مان زنان بسیار فرهیخته و حتی جنگاوری را داشته ایم از آرتمیس به عنوان نخستین زن دریاسالارجهان تا یوتاب خواهرجنگاور آریوبرزن که فرماندهی بخشی از ارتش ایران را در مقابله با لشکر کلاسیک اسکندرمقدونی برعهده داشت و توانست در بخش هایی ازجنگ ارتش مقدونی را وادار به شکست کند و درنهایت درکنار برادرش آریوبرزن سردار بزرگ ایرانی با نثارجان ازمام میهن دفاع کند. و همچنین زنان بزرگی درطول تاریخ رخ نشان دادند از مادام کوری گرفته تا پروفسور مریم میرزاخانی که دنیا به احترامش



جایزه جهانی ریاضی را به نام او ثبت کرد وجزو شخصیت برتر قرن قرار گرفت.دختران امروز باید به این درک والا برسندکه زن خلاصه فلسفه وجودی آفرینش است و می توانند از وجود بانو فاطمه زهرا عفاف و پاکدامنی را الگوبرداری کنند. زنان ما فقط احترام توام با حمایت و محبت می خواهند همین و بس. جان کلام این که باید بدانند که تنها با داشتن یک کانون گرم خانواده پرمحبت است که در آن پدر و مادر با علم به تربیت نقش کلیدی واحدی در پرورش فرزندان خود داشته باشند آن گاه می توانیم به آینده جامعه خود امیدوار باشیم.

مادر، سنگر استقامت و بردباری



حسین شادکامی: درود و سپاس به مادر آفرینش یکتا و مادران بی همتا و مادرم که در کوران سختی‌ها و مشکلات هم پدر بود و هم مادر و توانست سنگر استقامت و بردباری را برایمان بسازد. وچگونه زیستن را به ما نشان دهد. و کار وتلاش را تنها راز موفقیت در زندگی‌ام می‌دانست و همیشه می گفت: «بیغاری بهتر از بیکاری است». بهشت برین بر تمامی مادران که ثمره و تلاش‌شان جهت پایداری و ماندگاری نسل‌ها همچو شمع، روشنایی بخش، محفل خانواده‌ها می‌شوند و خود آبدیده حوادث دوران. مادرم از این که درکت نکردم و همان پسر بازی گوشی بودم که توان وجودت را خسته کردم، مرا ببخش، چون همیشه قلب پاک و پر مهرتواست که باهام کنار می آیی. مادر، ای اقیانوس بیکران، ای هستی بخش تکامل انسانیت، دامنت پر از عطرشکوفه‌های سفید بهشتی، روزت مبارک باد.



نگاهی به داستان های کتاب «چندمی گیری تاجزیره، ناخدا؟» نوشته سیدحسن رضوی

سفر به اعماق جنوب

پرویز حسینی

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

«باید فکر سرپناهی برای شب می کردند. جزیره هیچ جای پناهگیری نداشت جز همان چند تا درخت لیل که دورتر پشت سرشان بود» (صفحه۳۳ داستان چندمی گیری تا...)

مجموعه ۶ داستان از نویسنده اهل جزیره خارگ، استان بوشهر، از آن کتابهایی است بوم گرا، با جغرافیای خاص (جزیره خارگ) و لحن و نثرجنوبی، که آدم را امیدوار می کند به چشمه ی زاینده ی مکتب داستان نویسی جنوب، و این که نسلی تازه نفس در راه است. نسلی که به خوبی می تواند جایگزین داستان نویسانی همچون احمد محمود، محمد ایوبی، اصغر عبداللهی، کورش اسدی، ناصر تقوایی و ... بشود.

مکتب قصه ی جنوب (به ویژه خوزستان و بوشهر) سه مشخصه ی خاص دارد که به شکل قانونی نانوشته، نسل به نسل، درآثارشان دیده می شود: بومگرایی، لحن و زبان و رئالیسم اجتماعی. بدیهی است که چنین آثاری به هر زبان زنده ی دنیا ترجمه بشود، اهل فن درمی یابند با نویسنده ای اهل جنوب روبرو هستند. همان برداشتی که می توان از داستان نویسان کوتاه آمریکایی یا آمریکای لاتین کرد.

اولین داستان این مجموعه با عنوان «چند می گیری تا جزیره، ناخدا؟»، سرگذشت «رضا» اهل جزیره خارگ است که در بیست و پنج سالگی برای ادامه تحصیل به اسپانیا می رود. به گلوبالیزم و جهان وطنی معتقد است. در آن جا تحصیل می کند و استاد دانشگاه می شود. با کاترین ازدواج کرده و صاحب دو فرزند می شود. پس از سی و پنج سال که از ازدواجش می گذرد خود و همسرش دچار بیماری لاعلاج می شوند. کاترین می میرد و خودش تصمیم می گیرد برای مردن به خاک خودش برگردد. در واقع دچار تحول گشته و تبدیل به یک وطن پرست ناسیونالیست می شود. با وجود سختی ها هر طور شده خودش را به خارگ می رساند در هنگامی که بیش از یک سال از مرگ پدرش می گذرد و مادرش پیرزنی تنهاست.

این خلاصه ی داستان زیبای سیدحسن رضوی می باشد. البته با نثر جذاب نویسنده و تکنیک برجسته ای که سیر تکامل رضا را به خوبی پیش چشم خواننده می گذارد. در هنگام تدریس، دانشجویی از او درباره لاکپشت هایی پرسیده بود که به طور غریزی بعد از صد و پنجاه سال، هنگام مرگ به زادگاه خود برمی گردند برخلاف جبر جغرافیا، و او اصرار داشت که به دانشجو نظر خودش را ثابت کند: «اساسا رجعت لاک پشت ها نتیجه یک دگردیسی در بخش ناخودآگاه مغزه،»(صفحه ۲۳)

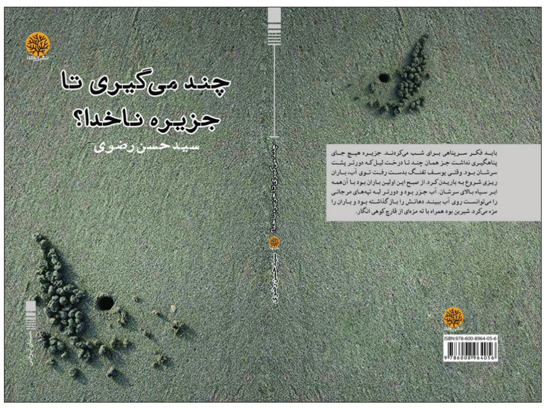
اما سال ها بعد هنگام مرگ همسرش نامه ای برای او به شکل یادداشت می گذارد و چنین می نویسد:

«... برای مدتی می روم. برمی گردم به گذشته ام، برمی گردم به ریشه هایی که سال ها سعی کردم فراموششان کنم، اما نتوانستم. می خواهم اعترافی بکنم. در همه ی این سال ها به خودم دروغ می گفتم و به دانشجویانم و به جمشید و سارا و به تو. از خودم خجالت می کشم. تنهایی آزارم می دهد. حس می کنم به جایی وصل نیستم. نخ هایی که به زمین وصلم می کرد یکی یکی از جا کنده می شوند. هر روز که می گذرد میل بازگشت به گذشته هر چه بیشتر وجودم را فرا می گیرد و بدتر این که علم هیچ کمکی نمی تواند به من بکند.» (صفحه ۳۴)

و جالب این که بعدها وقتی نزدیک جزیره دچار کشتی شکستگی می شوند، در جزیره کوچک «خارگو»، نویسنده با مهارت، رضا را با لاکپشتی اینهمانی می کند: «دورتر رد لاک پشتی از لب آب شروع می شد و در شیب ملایم ساحل می رفت طرف درخت های درهم فرو رفته... کاری که تکرار هزاران نسل قبل بود. تکرار تکرار.» (صفحه ۳۱)

رضا که اکنون کاملاً متحول شده، دیگر به هویت ابرانی خودش برگشته، و نیازی نمی بیند حتا ساک برزنتی اش را از آب بگیرد که پاسپورت اسپانیایی اش در آن است. او دیگر هویت دوم را نمی خواهد.

در نگاهی به درونمایه ی داستان، خط کلی اثر به سه عنصر تکنیکی نظر دارد: هجرت (seperation), تشرف (Ìnitiation) و رجعت (Return). رضا دست



به هجرت و جدایی می زند تا به آیینی نو درآید. پس از سال ها مکاشفه و تشرف، به دگردیسی و تکامل می رسد و به خویشتن خویش برمی گردد.

داستان های دیگر این مجموعه، درحقیقت، سرگذشت واقعی اهالی جزیره است درشرایط و موقعیت های متفاوت.

در داستان «ننه میگه قربون کریمی خدا»، نگاهی دارد به دورهمی یک خانواده متوسط، در یک روز تعطیلی. که نویسنده با استفاده از دیالوگ های دقیق به سرشت وقایع و آدم ها، و روایت خطی ساده، می پردازد.

در قصه «دبیمه» مناسبات آدمها و روابط آنها در کار ساخت لنج با چوب کویتی «دبیمه» مورد کنکاش قرار می گیرد و به جدال آنان در برابر توفان «لیمر» می پردازد. اهالی معتقدند پسر حاج گلاف، در این کار تقلب کرده و با فروش چوب سست چندل بجای چوب دبیمه، باعث درهم شکسته شدن لنج حاج نعمان شده است. نویسنده در این داستان به خوبی آدم های جزیره را به لحاظ روانشناسی و جامعه شناسی، تحلیل کرده است.

در داستان «مژده»، نویسنده با استفاده از دیدگاه اول شخص، خانم مژده، داستانی واقعی را می گوید که در دوران جنگ اتفاق افتاده و منجر به شهادت بعضی از اعضای خانواده و اهالی جزیره در زیر درخت لیل شده است. تاثیر جنگ در داستان بعدی با عنوان «علی باز» هم با روایتی ساده و خطی، نمایان می شود که نویسنده با استفاده از زاویه دید سوم شخص به ماجرای خادم مسجد و بمباران دشمن می پردازد. و در داستان آخر، نویسنده به زندگی و کار جوشکاری زیر آب دانشجوی ترم آخر رشته دریا و دریانوردی، در کشتی سوخته می پردازد و با چنان دقتی از فن و ظرایف کار می گوید که گویی خود به راستی همین کار و دشواری هایش را تجربه کرده است.

سیدحسن رضوی اولین داستان نویس مدرن خارگی است که از زاویه های مختلف به جزیره و ماجراهای آن پرداخته است. با سبکی تازه و رئالیستی نو و کشش داستانی جذاب که مخاطب را با خودش تا به آخر می کشاند.

سپاسگزارم مادر

در کوچه جان همیشه مادر باقیست



الهه منصوری: چند روز پیش در گروهی صمیمی یکی از دوستانم نظر بقیه را درباره هدیه روز مادر پرسید؟هر کسی چیزی پیشنهاد داد. اکثریت ضروریات مدنظرشان بود. پیامها را که می‌خواندم دستم به تایپ رفت که نظرم را بگویم . کفش، روسری، کیف، عطر، لباس،گل و اضافه کردم آن چیزی را که خودم دوست داشتم هدیه بدهم! یک نامه... پیام را ارسال کردم و با تداعی خاطرات دور قطرات اشک بر روی صورتم سُر خورد و به سوز گریه های چندین سال رسید ...

دلم برای خودم سوخت! دلم دلتنگ است.

دلتنگی مرا به سالهای دورتر برد. روز مادر بود و من واقعیت شاید نمی دانستم امروز روز مادر است، اما خواهرم که پنج سال از من بزرگتر بود از تلویزیون متوجه شده بود. حوالی عصر بود و ساعاتی بیشتر به پایان روز مادر باقی نمانده بود. خواهرم از من و خواهر و برادرم خواست که هرچه پول توی قلک هایمان داریم روی هم بگذاریم تا بتوانیم یک هدیه درخور تهیه کنیم. همه پس اندازمان را آوردیم، خواهرم برای خرید رفت و با یک روسری و عطر و جوراب برگشت. تک تک هدیه ها را کادو پیچ کرد و در یک سینی گذاشت و با هم قرار گذاشتیم که بعد از شام مادر را غافلگیر کنیم.



شام تمام شد و بالاخره لحظه هیجان انگیز فرا رسید!

خواهرم که از همه ما بزرگتر بود کادو به دست در جلو و من و خواهر و برادرم پشت سرش به ردیف به سمت مادر رفتیم. او هدیه ها را از طرف همگی به مادر داد و تبریک گفت، به ما هم سپرده بود که بعد از خودش تک تک به مادر تبریک بگوییم و دستش را ببوسیم. برای همه ما شب شیرین خاطره انگیزی شد و البته برای مادرم! لبخند درخشان و پرغرورش را هنوز یادم هست... امروز دوباره روز مادر است، می خواهم نامه بنویسم...

به نام مادر

سلام عزیز جانم! می خواهم از حال خودمان برایت بنویسم حال همه ما خوب است. باور کن خیلی خوب است!

حتماً حال خوب ما تو را خوشحال می کند.

باید بگویم دوریت سخت است اما ما با همه رنج های ناخواسته باز هم عاشق این زندگی هستیم و با یاد تو جسور و صبور خواهیم زیست.

خیالت راحت تو رسم وفا را به جا آوردی اگر چه کم بودی ولی آن قدر بودی که زندگی کردن را به ما بخشیدی و استقامت برای بودن را یاد دادی.

برای تمام لحظاتی که به خاطر ما رنج کشیدی از تو ممنونیم ...

تو سرافرازترین سرو سایه گستر زندگیمان بودی، شاید تند باد پاییزیِ مهرماه طاقت افراشتگی تو را نداشت که بغضی بی‌نهایت برایمان بر جای نهاد!

اما باد خزان را زهی خیال باطل که یادت فراموش شود . تا آن زمان که ما به تو می اندیشیم به هیچ دلیل و برهانی تو تمام نشده ای ...

در کوچه جان همیشه مادر باقیست
شعری است که تا ابد به دفتر باقیست

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰، دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

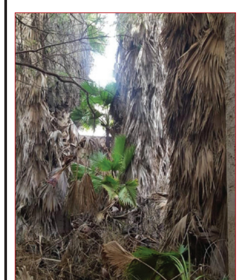


در بی توجهی میراث فرهنگی بوشهر؛

کلیسای گریگوری بوشهر رها شده و در حال تخریب است



محمد اصلانی: مدیرکل میراث فرهنگی و گردشگری بوشهر، آیا بی توجه ای به آثار ملی خیانت محسوب می شود یا خیر؟ شما حقوق می گیرید برای حفظ آثار ملی، جهت اطلاع وقتی اثری ثبت ملی شد یعنی متعلق به کشور و ملت است و باید آثار، تاریخ و ارزشها را حفظ کنید.



بطور اتفاقی حین گذر در خیابان انقلاب بوشهر، با باز بودن درب مکان تاریخی کلیسای گریگوری بوشهر، دیدم که نیسان باری دارد سنگ های تاریخی و سنگ قبرهای با ارزش آن را از این محل بار میکرد برای انتقال به محلی دیگر که البته گفتند داریم انتقال می دهیم به موزه. به کلیسا وارد شدم که با صحنه ای ناراحت کننده و افتضاح از عدم نگهداری این آثار ملی مواجه شدم. در آن جا نگهبان و دوربین وجود نداشت و تعدادی از سنگ قبرهای قدیمی و با ارزش و چیزهای تاریخی که باید با دقت از آنها نگهداری شوند، رها شده بودند. وضعیت نظافت آن جا حتی از سایت زباله هم بدتر شده است. سنگهای تاریخی که ارزش ملی دارد بر زمین افتاده و بدون هیچ گونه توجهی و همچنین بنای این ساختمان رها شده است و روز به روز هم دارد بدتر می شود و رو به تخریب است، واقعا میراث فرهنگی در خصوص نگهداری از این محل تاریخی خیلی ضعیف عمل می کند و چرا به این آثار تاریخی و فرهنگی بوشهر توجهی نمی کند؟ این در حالی است که این کلیسا ثبت اثر ملی شده است، متاسفانه این مکان دیدنی که تعطیل هست، حتی درست از آن نگهداری هم نمیشود و با این وضعیت بزودی تخریب می شود.





جلال فوتبال بوشهر ۸۱ ساله شد

رضا سیاوشی: «استاد جلال خان (بهرام) غریب زاده» از پیشکسوتان فوتبالی استان بوشهر و محله با اصالت و فوتبال خیز جفره ماهینی بوشهر نیز تولد ۸۱ سالگی خود را در حضور تعدادی از شاگردان وفادار و اهالی فوتبال بوشهر جشن گرفت . بازیکن، مربی و پیشکسوتی که سنگ آسیاب فوتبال بوشهر بود و خدمات شایسته و فراوانی برای فوتبال انجام داد و حق بسیاری در گردن بسیاری از فوتبالیست های این شهر و دیار دارد. در این محفل گرم و صمیمی که حضور محمدعلی درویشی «دلو» پیر و بزرگی دیگر از فوتبال و شهر بوشهر مجلس را بسیار زیبا و مزین کرده بود، تعدادی از عزیزان در وصف «استاد» سخنانی کوتاه بیان فرمودند.

حسن غلامی نژاد از دبیران شایسته و بازنشسته آموزش و پرورش و پیشکسوت تیم های شاهین و قدس، غریب زاده را نماد اخلاق، تلاش، عشق و وفاداری به فوتبال بوشهر دانست و بر حفظ، احترام و قدرشناسی از این چهره های ماندگار تاکید داشت.

حسین وردیانی ، مدیرکل اسبق تربیت بدنی (سازمان ورزش و جوانان) و دیگر پیشکسوت صاحب نام فوتبال گفت: «آقا جلال، جدا از ورزش معلمی خوب و نمونه برای فوتبال بود و خدمات شایانی از خود برجای گذاشت».

وی که گله مندی زیاد و به حقی از مسئولان استانی و بخصوص ورزشی داشت و از عدم حمایت جدی و داشته های فوتبالی شاکی بود ، برای این حال و روز بسیار بیمار و وخیم فوتبال بوشهر و بخصوص باشگاه های ایرانجوان و شاهین و عدم حضور افراد دلسوز و پیگیر که کمکی به این دو باشگاه نماید ، ابراز تاسف نمود و گفت «نباید بگذاریم فوتبال بوشهر بمیرد!»

حسین طبیب نژاد پدر فوتبال ساحلی استان هم با ناراحتی از وضعیت اسف بار فوتبال بوشهر در تعریف و تمجید از عملکرد ورزشی و اخلاقی موثر «استاد» در فوتبال گفت : «همیشه به بازیکنان خود توصیه می کردم که اگر نظم در فوتبال نداشته باشید، یعنی هیچی ندارید و این درسی بود که از کلاس این مرد بزرگ یاد گرفته بودم .»

رسول غریبی مرد زحمتکش و پرتلاش کار و دریا و از جامعه بزرگ صیادی که خود نیز برای تیم «فوتبال سکان جفره » زحمات زیادی کشید از اخلاق ، منش و دلسوزی های «غریب زاده» برای فوتبال بوشهر و بخصوص جفره ای ها تقدیر نمود.



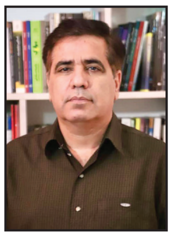
همچنین اصغر کامیاب، پیشکسوت با اخلاق فوتبال هم با تاثیرگذاری خدمات «آقا جلال» و دانش فنی وی اظهار داشت: «حدود ۳۰ سال پیش ما تمرینات مفید بدن سازی زیر نظر ایشان آموزش دیدیم که خود نشان از آشنایی و آموزش صحیح این پیر فوتبالی از این رشته ورزشی داشت».

وی ادامه داد: «آموختم که در مسیر زندگی چگونه سفر و مسیری موفق داشته باشم و این نیز فقط با درایت، تدبیر، علم و آموزش «آقا جلال» بود.»

سعید درویشی، منصور کاوه ئیان، سهراب بختیاری زاده، سعید مفتخر، اردشیر ترک زاده، شهرام بوشهری و فاضل کبگانی دیگر عزیزانی بودند که در این دیدار حضور داشتند تا زادروز «استاد » را تبریک بگویند.

سلامی و کلامی... یونس قیصی‌زاده

در ستایش آگاهی، جسارت و پایداری زنان ایران



«روز مادر» یادآور همه زحماتی است که آنان در همه قرون گذشته تا بحال برای تربیت و پرورش فرزندان و ساختن یک زندگی آرام و بدون تنش برای خانواده در شرایط طاقت‌فرسا کشیدند، سختی‌ها دیدند اما سرسختانه ایستادند تا نگذارند فرزندان خم به ابرو بیاورند و فداکاری‌ها کردند تا اوضاع نامراد روزگار، تلخی بر لبان فرزندان ننشاند و درس مهربانی و سخاوت دادند تا آنها بدون کینه و نفرت بزرگ شوند و مروج انسانیت و خوبی‌ها باشند. فروتنانه و بی هیچ چشمداشتی فرزندان لایقی را برای ایران زمین تربیت کردند که حاصل آن کثیری از وطن دوستان و آزادیخواهانی است که در طی این قرن‌ها سر در پی استقلال و آزادی مردم و توسعه و رفاه کشور داشته‌اند و هزینه این آرمان‌خواهی را نیز با دفاع از میهن و زندان و حبس و حتی خون خود داده‌اند، اما در همه این قرن‌ها این زنان و مادران گمنام ماندند، زحمات‌شان در پستوهای خانه مدفون شد و ناله‌های فراغ از دلبندشان در پشت درهای بسته شنیده نشد، چرا که در جامعه مردسالارانه حتی دفاع و آزادی خواهی و وطن دوستی نیز در قبضه مردان است، با درود به شرف مادران و زنان ایرانی که همه این سال‌ها بخاطر تلاش‌هایی که کردند و هیچ کس از آن مطلع نشد و رنج‌هایی که کشیدند و جایی درج نگردید و ظلم‌هایی که دیدند و دادخواهی نیافتند، اما خوشبختانه دیگر دور گردون بر مدار قبل نیست و اوضاع عوض شده و تغییرات گسترده‌ای در جامعه رخ داده است و زنان دیگر خود را محکوم به جنس دوم و نقش فرعی نمی‌دانند و پای به میدان گذاشته‌اند تا حقوق حقه خود را پس از قرن‌ها طلب کنند و بی شک در تاریخ ایران زمین، هیچ گاه اینگونه شاهد دوره‌ای درخشان و پربار در جسارت و پایداری زنان برای احقاق حقوق خود نبوده‌ایم، این مهم حاصل نشده است جز با آگاهی گسترده زنان از اجحافی که در همه این قرن‌ها بر آنان رفته و تصمیم به اینکه دیگر زیر با این اجحاف و نادیده گرفتن، نروند و چه مبارک آینده‌ای در پیش روی این آگاهی و جسارت و پایداری برای ایران عزیز ، متصور است که در آن از تبعیض جنسیتی و محدودیت و ظلم بر زنان و زیر پاه گذاشتن حقوق آنان خبری نباشد و زن و مرد در یک جامعه عادلانه و با فرصت‌های برابر زندگی کنند. بی شک در این مسیر سخت و پر از حادثه، بسیاری از مردان نیز در کنار زنان ایستاده‌اند و رویای جامعه‌ای عادلانه و زندگی مساوی و بدون تبعیض را دارند.

تیم عقاب جفره علیباش بندر بوشهر در سالهای ۱۳۶۰ تا ۶۴

ایستاده از راست: عبدالله زارعی، امیر گرگوری مطلق، عباس عبدیزاده، داریوش باژوند، حسن چمکوری، خالدی، محمد رضا زارعی، احمد بوشهری، حسین دشتیاری، علی کشتکار (مربی) .

نشسته از راست: علی دشتیاری (سرپرست)، حسن کشتکار، خالدی، سهراب عبدیزاده، محسن حاجی زاده، علیرضا قائدی، محمود قدسی، غلامرضا زارعی.



آسیب دیدن سنگ قبرهای کلیسای گریگوری بوشهر صحت ندارد

ابراهیمی معاون اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان بوشهر گفت: جابه جایی سنگ قبرهای کلیسای گریگوری بوشهر با کمال دقت انجام شد و مطالب انتشار یافته در فضای مجازی مبنی بر آسیب دیدن آنها در هنگام انتقال صحت ندارد. سنگ قبرهایی که مربوط به این کلیسا بود در سال‌های گذشته جمع آوری و در اتاقی نگهداری می‌شد؛ با توجه به اینکه این سنگ‌ها شرایط حفاظت پایدار را نداشتند با رعایت تمامی ضوابط انتقال اشیا تاریخی برای تمیزکاری و قارچ زدایی به موزه منطقه‌ای خلیج‌فارس منتقل شدند. بعد از طی مراحل پاک‌سازی سنگ قبرها در کارگاه مرمت موزه منطقه ای خلیج فارس، کار مستندنگاری و ثبت در سامانه ثبت اشیا تاریخی، برای تک تک آنها انجام و صاحب شماره ثبت اموال می شوند. این سنگ‌ها با ثبت و شماره گذاری، دوباره در کلیسا جانمایی می‌شود تا پس از انجام مراحل پایش، زمینه بازدید برای علاقه‌مندان فراهم شود. ایرنا

جایزه پوشکاش از دست مهدی طارمی رفت

طارمی: حضور در بین ۳ کاندید نهایی باعث افتخار است

مهدی طارمی که در مراسم بهترین سال فیفا یکی از سه نامزد دریافت جایزه پوشکاش (زیباترین گل سال) بود نتوانست به این عنوان برسد. این عنوان به اریک لاملا رسید. مهدی طارمی در حاشیه این مراسم گفت: متأسفانه نشد باعث خوشحالی مردم شوم که البته حضور در بین ۳ کاندید نهایی افتخار است. امیدوارم در زمانی دیگر بتوانم بازهم انتخاب شوم و دل مردم را شاد کنم.